

تألیف: روبرت س. بیلی

ترجمه: لیلا پاپلی یزدی

شماره مقاله: ۴۱۴

قبیلهٔ إف، شکارچیان جنگلهای پرباران افریقا*

Article: Robert C. Bally

Translated: Leila Papoli Yzadi

The Efe, Archers of the African Rain Forest

This research is one of the studies about "Pygmies" which introduces their hunting and communications with "Lese" the villagers who are agriculturalists.

The writer has gone to Zaire in early 1980 to begin "Ituri Project" which is a longterm multidisciplinary study of the Efe and Lese.

This research is about "Pygmies" who live in the rain forests of seven african countries.

The life of these people is based on hunting and food gathering, so their lives are like the people who hunt and gathered food in the paleolithic period, then, we can understand their way of life with studing the pygmies lives, with both archaeological and anthropological tools.

But in these days so many pressures come on their social life. Pressures on the forest come in many forms. Unless areas of the forest are set aside, it seems inevitable that the way of life currently practiced by the Efe will cease to exist. Then one of the world's unique cultures, a cultrue from which we can learn so much about ourselves, will be lost forever.

مقدمه

پیگمه‌ها مردمی هستند بومی افریقای مرکزی که امروزه بیشتر به دلیل نوع زندگی‌شان مورد توجه هستند، تا اندازه کوچکی بدنشان. کلمه Pygmy از کلمه یونانی Pygme مشتق می‌شود، این کلمه به اندازه آرنج تا سر انگشتان دلالت می‌کند که هومر آن را برای نامگذاری مردمانی در افسانه‌ها، حدود دوهزار سال پیش بکار برده است. پیگمه‌ها، یکی از بزرگترین جوامع شکارچی - جمع‌آور غذای دنیای امروز را تشکیل می‌دهند که در حدود ۲۰۰-۱۵۰ هزار نفر هستند و در هفت کشور افریقای پخش شده‌اند.

از ده طایفه‌ای که در اطراف آنها زندگی می‌کنند، همسایگان کشاورز که به زبان بانتو^۱ سخن می‌گویند نزدیکترین رابطه اقتصادی را با آنها دارند.

قبایل إف در جنگلهای ایتوری^۲ زئیر زندگی کرده و در اطراف دهکده‌های قبایل سودانی زبان به زندگی نیمه کوچ‌نشینی خود ادامه می‌دهند.

در طول فصلهای برداشت عسل و شکار، إفها از محلی به محل دیگر کوچ می‌کنند و جای اردوگاههای خود را مدام در جنگل تغییر می‌دهند. آنها همیشه نزدیک دهکده‌های لس باقی می‌مانند تا بتوانند زحمات و تولیدات خود را در ازای تولیدات کشاورزی، فلز و لباس معاوضه کنند.

قبیله إف، شکارچیان جنگلهای پرباران افریقا

«دین‌گونو»^۳ بی‌حرکت ایستاد و آرام تیری را به سوی بزکوهی بالغی که قدم می‌زد نشانه رفت. شکارچی که بلندی قد او تنها ۴ پا و ۸ اینچ بود کمان را رها کرد، تیر (مونزو)^۴ به طحال بزکوهی اصابت کرد، ناگهان صدای فریاد «دین‌گونو» در جنگل پیچید: «آس آس ایبود، آس آس!»^۵ سپس در حالی که سگها را برای تعقیب شکار، به سوی بزکوهی هدایت می‌کرد به طرف حیوان زخمی یورش برد. صدای دیگری به من فهماند که شکارچی دیگری در همین نزدیکی است که زه کمانش را از پشت حفاظی از پوست میمون به صدا درمی‌آورد، صدای قهقهه‌ایی از پس آوای کمان، کشته شدن حیوان را خیر داد.

حیوان را برداشته، به راه افتادیم تا به مکانی رسیدیم که سطح وسیعی از آن را از درخت برهنه کرده بودند. آنجا از برگهای درخت «مونگونگو»^۶ پُر بود، و روی آنها نشستیم، شکارچیان شروع به تقلید صدای حیوانات زخم خورده کردند. این عمل به نشانه شکار موفقیت‌آمیز بود.

1- Bantu

2- Ituri

3- Din Qono

4- munzu

5- Aas aas ibude aas aas

6- Mongongo

بزکوهی آبستن بود و حدود ۴۹ پوند وزن داشت. «پیکل»^۷، پیرترین شکارچی، شروع به تکه کردن لاشه و تقسیم آن کرد. به «دین‌گونو» بزرگترین قسمت، یعنی کفل و جگر سیاه رسید زیرا نخستین تیر را رها کرده بود. به «کوزیانی»^۸ سر، یک شانه و پای جلوی بزکوهی رسید، به دلیل این که او صاحب سگها بود و در آخر سهم «امبی»^۹ برادر «دین‌گونو» شانه و پای دیگر مقرر شد چون تیر آخر را او رها ساخته بود. پنج نفر دیگر، از بقیه قسمتها بطور مساوی سهم بردند. صدای رعد سبب شد که شکارچیان برگهای «مون‌گون‌گو» را برای پنهان کردن گوشتها ترک کنند. تنها سگها ماندند که سهم خود یعنی خونها را بلیسند. «دین‌گونو» و دیگر شکارچیان، جزء بومیان کوتاه قامت جنگلهای افریقا یعنی «پیگمه‌ها» هستند، پیگمه‌ها در هفت کشور افریقایی بروندی، کامرون، گابون، افریقای مرکزی، کنگو، رواندا و زئیر زندگی می‌کنند. آنها زندگی نیمه کوچ‌نشینی دارند و با این که هرگز بطور دقیق سرشماری نشده‌اند در حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ هزار نفر تخمین زده می‌شوند.

بعضی از قبایل پیگمه‌ها، شکار را صید می‌کنند، در میان ایشان قبیله «دین‌گونو» که «اف»^{۱۰} نامیده می‌شوند تیراندازی ماهرند. تقریباً حدود ۵۵۰۰ نفر «اف» در جنگل ایتوری زندگی می‌کنند. این جنگل، در لبه شمال شرقی زئیر و در حوضه رود کنگو واقع شده است. من برای نخستین گام، یعنی بررسی «طرح ایتوری» در اوایل دهه هشتاد وارد این جنگل شدم. «طرح ایتوری» یک مطالعه وسیع مجمع‌المعارفی در مورد «قبیله اف» و گروهی از کشاورزان آتش‌تراش^{۱۱} و «تالریس»^{۱۲}، که از نظر اجتماعی و اقتصادی به «اف» بسیار نزدیکند، بود. در آن زمان این طرح را ۲۵ دانشمند از ۴ کشور جهان پی‌ریزی کرده بودند.

«افها» به تازگی بسیار مورد توجه انسان‌شناسان قرار گرفته‌اند، بدین دلیل که از لحاظ اقتصادی و اجتماعی و شکل زندگی که جمع‌آوری خوراک است بسیار شبیه به اوایل عصر کشاورزی در دوران فوایارینه سنگی یعنی حدود ده‌هزار سال پیش هستند. انسان‌شناسان متخصص پالئولیتیک پیدایش جنس ما «هومو»^{۱۳} را در حدود ۱/۵ میلیون سال پیش می‌دانند که از این زمان به بعد حدود ۹۹٪ از زندگی خود را به صورت شکار و جمع‌آوری غذا گذرانده که یقیناً مهمترین روشهای تأمین معاش در آن روزگار بوده است. آنچه ما را به واقع انسان کرده «انتخاب اصلح»^{۱۴} است. جنبه‌های زیستی و اجتماعی که به «اف» رومی آورد ممکن است همانهایی باشد که به اجداد ما رو می‌آورده است. زندگی «اف» پنجره‌ای است به سوی گذشته‌ها.

7- Pekele

8- Kosiani

9- Embi

10- Efe

11- slash and burn

12- tallerlese

13- Homo

14- product of the selection pressures

بعد از یک بررسی اجمالی در مورد پیگمه‌های افریقای مرکزی متوجه شدم که ساکنان جنگل ایتوری در طول زمان، بسیار کم دچار تغییر شده‌اند در واقع این بزرگترین دلیل تصمیم مراجعت من به آنجا بود. تحقیق من با قدم زدن در بخش شمالی جنگل که تا دههٔ چهل مستعمرهٔ بلژیک بود آغاز گشت. کوله‌پشتی کوچک من تنها محتوی تعداد کمی لباس، چند بسته کاغذ و یک نقشه بود. در بالای سرم شاخه‌های درختان «کوم‌بوکوم‌بو»^{۱۵} سقفی تشکیل داده بودند و در اطراف، الیاف نخل، انجیرهای وحشی، شاخه‌های باریک بامبو و سیب‌زمینی شیرین بر روی زمین ریخته بودند که نشانه‌هایی از پیشرفت به سوی کشاورزی آتش‌تراشی بودند.

در هر چند کیلومتر، دهکده‌های کوچک و پراکنده «لس‌ها» به چشم می‌خورد که شامل ۵ تا ۲۰ کلبهٔ کوچک پوشیده از گِلِ آخری بود و سقف‌هایشان از برگ ساخته شده بود. ناگهان کودکی که در جاده مشغول بازی بود با دیدن من پا به فرار گذاشت. با فریاد او ساکنان دهکده کارهایشان را رها کرده و به وحشتناکترین منظرهٔ زندگی‌شان چشم دوختند، مردی شوم و سفیدپوست با قلدی حدود صدوهشتاد سانتیمتر، این غیرعادی‌ترین منظره‌ای بود که پس از تاخت و تاز یاغیان «کن‌گولوز»^{۱۶} در سال ۱۹۴۸ با آن مواجه شده بودند، اکثر افراد قبیله از ترس گریختند و بقیه با چشمانی وحشتزده به من خیره شدند، اینجا «بارازا»^{۱۷} بود. بعدها متوجه شدم که افراد قبایل «لس و اف» بر این باورند که سفیدپوستان، سیاه‌پوستان و مخصوصاً بچه‌ها را می‌خورند. شاید این تصور از رفتار و حشیانهٔ بلژیکیها با مستعمره‌نشینان سرچشمه می‌گرفت. ترس آنان پس از آن همه خستگی نوعی احساس تنهایی را در من بوجود آورده بود. در همین زمان بود که برای نخستین بار «امبی» و «دین‌گونو» را در «بارازا» در حالی که با ریش سفید دهکده «آبوما»^{۱۸} سخن می‌گفتند، دیدم. آنها اردوگاه خود را برای نوشیدن شیرۀ ترش درخت خرما ترک کرده بودند. شیرۀ را روز قبل «آبوما» تهیه کرده بود.

متوجه شدم که این دو مرد، که بعدها بهترین دوستانم شدند، قصد عزیمت به جنگل را دارند، از آنها پرسیدم که آیا امکان دارد من همراه آنها به اقامتگاهشان بروم، صورت‌هایشان نشان می‌داد که هیچ چیز برای ایشان بدتر از وجود یک «موزون‌گو»^{۱۹} (اجنبی، غریبه) حتی برای یک روز نیست. اما حس مهمان‌نوازی عمیق آنها پیروز گردید و به تقاضای من پاسخ مثبت دادند.

وقتی دهکدهٔ «لس» را ترک می‌کردیم گرما بیداد می‌کرد. در جنگل «لسها»، قسمتهایی از درختان را

15- Kombokombo

16- Congolose

17- Baraza

18- Abuma

19- Muzungu

پاک کرده بودند و جاده‌ای ساخته بودند که در اطرافش بوته‌ها و درختهای مو وجود داشت. خارها زمین را احاطه کرده بود. بعضی درختان تا ۱۸۰ پا بلندی داشتند و باتلاقیهای کوچکی در اطراف جاده دیده می‌شد. گرمای شدید مرا به سختی آزار می‌داد با این حال اِفها به راحتی از میان کنده‌ها و بوته‌ها می‌گذشتند. به یاد آوردم که بدنهای کوچک قدرت بیشتری در پراکندگی دما دارند، در این جنگل، بزرگ بودن قطعاً مانع زیستن می‌شود.

زمانی که به اردوگاه رسیدیم پاهایم خراشیده شده بودند و تمام بدنم را گل پوشانده بود. اِفها نگریختند، تنها خیره مانده بودند. اکثر آنها هرگز انسان سفیدپوستی را ندیده بودند تنها مبلغان مذهبی را که از جاده می‌گذشتند مشاهده کرده بودند. با ورود من سکوت همه جا را فراگرفت. «آتوسا»^{۲۰}، همسر «دین‌گونو» سکوت را شکست و به سواحیلی گفت: «روبری (به نظر می‌رسید از قبل نام مرا می‌دانسته) لباس بپوش و بنشین! تو خیلی کثیفی!» و این نخستین خوشامدگویی از سوی طایفهٔ «آن‌دیلوکب»^{۲۱} بود، طایفه‌ای از اِفها که تا دو سال خانوادهٔ من بودند. زمان ورود من به قبیلهٔ اِف، فصل باران بود و قبیله به محل بلندی نقل مکان کرده بود تا از خطر سیل در امان بماند. این مکان بیضوی که حدود ۵۰ پا طول داشت کاملاً از درخت پاک شده بود. تنها یک «آتو»^{۲۲} بزرگ و چندکنده باقی مانده بود. پیرامون این محیط بیضوی ۹ کلبه وجود داشت که هر کدام با دری به طرف مرکز بیضی باز می‌شد. برای ساخت کلبه‌ها ابتدا شاخه‌ها و نهالهای نازک را به یکدیگر می‌بافند تا یک نیمدایرهٔ گنبدی شکل تشکیل می‌شد سپس کف و سطح آن را با برگهای «مون‌گون‌گو» می‌پوشاندند بطوری که از بیرون، کلبه‌ها ساخته از برگ به نظر می‌آیند، ورودی هر کلبه کمی بزرگتر از راهی است که بشود در آن خزید از این ورودی، کمی نور به داخل وارد می‌شود. هر شب، آتش کوچکی در داخل کلبه روشن می‌گردد. در کلبهٔ «دین‌گونو»، او و همسرش، آتوسا، و دختر دوساله‌اش «زاتو»^{۲۳} در اطراف آتش و درست در مقابل آنها پسر ۷ ساله‌شان «آرون‌گل»^{۲۴} و «آبوسا»^{۲۵} عموی ۶۳ سالهٔ «دین‌گونو»، که همسرش چندی پیش فوت کرده بود، می‌خوابیدند. پس از ورود من «آتوسا» کلبه را بزرگتر کرد و اتاقکی برایم ساخت.

هستهٔ اصلی تحقیق من بر روی اساسی‌ترین فعالیت اِفها یعنی شکار متمرکز بود. جنگل ایتوری دارای انواع فراوانی از پستانداران است، اِفها بیش از ۴۵ نوع مختلف از آنها را برای خوردن شکار می‌کنند که این مقدار در حدود نیمی از پروتئین مصرفی آنهاست. ساکنان لس گوشتهای اِفها را با تولیدات

20- Atusa

21- Andiokebe

22- ato

23- Zatu

24- Arungel

25- Abusa

کشاورزی، سفال، چاقو، دیگچه و تیغه‌های تبر معاوضه می‌کنند. شکار از لحاظ اجتماعی مرداف را محترم جلوه می‌دهد، چه او خواستار توجه و احترام زنان است.

اهمیت شکار از نظر انسان‌شناسان از آن نظر است که بسیاری از ویژگیهای انسان چون زبان، تقسیم‌بندی، خانواده هسته‌ای، هوشیاری، ابزارسازی و نقشهای مختلف جنسی را تکامل بخشید. هنوز هم بسیاری از نظریات بر پایه اطلاعات مختصر کمی درباره جوامع شکارگر و جمع‌آور غذای معاصر مانند اِفاها بنا شده است. اِفاها معمولاً به صورت گروهی شکار می‌کنند و عموماً شکار آنها بزکوهی است. شش گونه بزکوهی کوچک اندام در ایتوری زندگی می‌کنند، که از میوه‌های افتاده تغذیه می‌کنند.

اِفاها، فیلها و جانوران دیگری چون میمونها را نیز شکار می‌کنند. شکار میمون تنها توسط یک نفر انجام می‌شود. زیرا لازمه شکار این حیوان خفیه‌کاری است. شکارچیان اِفا نخست در مقابل درخواست شرکت من در شکار میمون ممانعت کردند، اما با توضیحات من در مورد تجربیات قبلی‌ام در شکار میمون در آمازون اجازه این کار را یافتیم.

برای شکار انواع گونه‌های میمون دوگون^{۲۶} ایتوری اِفاها از تیرهای زهرآلود استفاده می‌کنند. این زهر از پوست درخت مو و انواع ریشه‌های گیاهان ترکیب یافته است و به سیستم عصبی حمله می‌کند. تیرانداز به تنهایی حرکات میمونها را در حالی که به دنبال غذا می‌گردند دنبال می‌کند. او نخست، آرام و بدون حرکت می‌ایستد و منتظر می‌ماند تا شکار کاملاً نزدیک شود، سپس تیراندازی می‌کند احتمال برخورد به شکار طبق محاسبات من $\frac{1}{18}$ است.

اگر تیر به میمون برخورد ممکن است شکار بتواند قبل از اثر سم تا صد یارد یا بیشتر فرار کند. بدین صورت بسیاری از شکارها گم می‌شوند.

یک روز من و امبی برای یافتن لاروشب پره به جنگل رفته بودیم که به یک کولوبوس^{۲۷} مرده برخوردیم. «امبی» به سرعت لاشه میمون را در برگهای «مون‌گون‌گو» پیچید تا به اردوگاه ببرد. در راه با خودم به بخت امبی می‌اندیشیدم، ۲۰ پوند گوشت که بی‌زحمت بدست آمده بود. از امبی دلیل مرگ میمون را پرسیدم در حالی که می‌اندیشیدم گفت: «نمی‌دانم! شاید مریض بوده... یا پلنگی آن را کشته!...» پرسیدم: «پلنگ چگونه می‌تواند میمون کولوبوس را بکشد، چون خیلی کم به زمین می‌آید؟» جواب داد: «اتفاق همواره رخ می‌دهد».

مکالمه ما با نزدیک شدن به اردوگاه پایان یافت. عصر در کنار آتش نشستیم و اینجا بود که

فهمیدیم دیروز، «کوزیانی» به یک میمون تیراندازی کرده ولی پیدایش نکرده است.

هیچکس نمی‌گفت که «امبی»، شکار «کوزیانی» را یافته است و عجیب بود که همه به «امبی» تبریک می‌گفتند. اما شب هنگام وقتی میمون را قطعه‌قطعه می‌کردند، «امبی» سر و شانه‌های شکار را برای «کوزیانی» فرستاد.

در طول دو سال تحقیق، من از نزدیک ۱۶۶ شکار را مورد مطالعه قرار دادم. موفقترین شکار، شکار میمون بود که در هر بار بطور متوسط از این صید ۱۱ اونس گوشت حاصل می‌شود. گروههای شکار حدود ۲۰٪ کمتر از این مقدار گوشت بدست می‌آورند.

چرا با وجود سود بیشتر شکارچیان اف شکار دسته جمعی را ترجیح می‌دهند؟ چرا ساده‌ترین راه را دنبال نمی‌کنند؟ آنچه که من در جواب فهمیدم این است که اگرچه شکار میمون در محل سودمندتر است اما تنها ۱۳ شکارچیان با صید به خانه برمی‌گردند و در شکارهای دسته جمعی این عدد به ۳ می‌رسد. در واقع افها ترجیح می‌دهند گوشت کمتری بدست بیاورند تا هیچ چیز بدست نیاورند. با توجه به این امر، شاید بتوانیم نظریه‌ای ارائه دهیم، احتمال دارد که اجداد ما، شکارچیان و جمع‌آوران غذا، روشهای محافظه‌کارانه‌ای را دنبال می‌کرده‌اند که در واقع در این روش همواره وجود غذای کم و مختصر برگرسنگی مرجح بوده است.

در یک صبح ماه دسامبر من با «دین‌گونو» عازم دهکده لِس شدیم. «آبامو»^{۲۸} یکی از ساکنان دهکده از «دین‌گونو» برای قطع درختان به منظور تسطیح زمین کمک خواسته بود. در راه پرسیدم که چرا به «آبامو» کمک می‌کند جواب داد که: «آبامو «موتوی»^{۲۹} (روستایی) من است ما همیشه به هم کمک می‌کنیم، من برای او عسل و گوشت می‌برم و به تسطیح اراضی کشاورزی اش کمک می‌کنم و در ازایش او به من محصولات کشاورزی می‌دهد و به من در خرید لباس و چیزهای دیگر یاری می‌رساند، پدرم به پدر او کمک می‌کرد و ادامه داد که او و آبامو روابط متقابل دارند و «آبامو»، «دین‌گونو» را به برادری قبول دارد و او را «اف من» صدامی‌زند. اکثر افراد خانواده «دین‌گونو» به نوعی با دهکده‌نشینان لِس ارتباط دارند، وقتی «دین‌گونو» کودکی بیش نبود با مادرش به لِس می‌رفت و با «آبامو» بازی می‌کرد و مادرانشان با هم در مزرعه کار می‌کردند. «آبامو» سالها پیش با یک دختر لِس به نام «سوزانا»^{۳۰} ازدواج کرده بود، او پسری زیبا بدنی آورد که مانند بسیاری از کودکان «لِس و اف»، که در معرض بیماریهایی چون اسهال خونی و مالاریا قرار دارند، قبل از یکسالگی درگذشت. از آن پس دیگر بچه‌دار نشد تا اینکه چهار سال پیش از این «آبامو» دختری از

قبیلهٔ اِف به نام «مَپِمبی»^{۳۱} را به همسری برگزید و برای اینکه عروس از اِفهاست «آبامو» هیچ مهریه‌ای نپرداخته است گرچه این کار را برای خانوادهٔ سوزانا انجام داده بود.

من نظر «دین‌گونو» را دربارهٔ ازدواج مردان لِس و دختران اِف پرسیدم، او نظر منفی و بسیار بدی داشت و با عصبانیت جواب داد: «آنها دختران ما را می‌برند و در ازایش هیچ نمی‌دهند این، ازدواج را برای مردان ما مشکل می‌کند!»

بر خلاف لِسها، اِفها سعی در معاوضهٔ خواهرانشان دارند. زمانی که دو نفر قصد ازدواج دارند، داماد باید یک زن را در ازای عروس به خانوادهٔ دختر بدهد. بدین ترتیب وصلت بین قبایل انجام می‌شود. زنان لِس در ازدواج با مردان اِف احساس حقارت می‌کنند و به همین دلیل مردان لِس و اِف خواهران خود را معاوضه نمی‌کنند من از نظر «دین‌گونو» پی به وجود تنش بین روابط او و «آبامو» بردم.

اگرچه لِسها در جنگل به شجاعت مشهورند، اِفها این شجاعت را به سخره می‌گیرند زیرا می‌دانند که لِسها آنها را «حیوان» می‌نامند، اگرچه این تعصبات نابجا پس از ورود اِفها با گوشت و عسل به دهکده تاملتی محومی شود. عسل برای هر دو قبیله اکسیر جنگل است و اِفها هیچ‌وقت خوشحالت‌تر از زمان برداشت محصول عسل نیستند. سال اول ورود من به ایتوری یکی از بهترین و پربارترین سالها بود، در اوایل ژوئن درختان «روفو»^{۳۲} شروع به گل دادن کردند. گل‌های سفید روفو زمین جنگل را پوشانده بودند و زنبورها بین گلها و کندوها در حرکت بودند زندگی اِفها در این فصل به شکلی دیگر درآمده بود.

در یک صبح از ماه جولای، مردان اِف همراه فلوت‌هایشان به جنگل رفتند. «دین‌گونو» در حالی که فلوت خودش را بالا برد، ضربهٔ آهسته‌ای به من زد و آرام گفت: «روبری! عسل!» «کوزیانی» به آهستگی در جلوی ما راه می‌رفت و به بالا نگاه می‌کرد. ناگهان ایستاد، سپس به سوی یک درخت «فیگ»^{۳۳} و بعد به آسمان اشاره کرد و به آهستگی گفت: «نخستین کندوی سال را پیدا کردم!» من آرام روی زمین نشستم و سوراخی به اندازهٔ یک سگه را روی درختی به بلندی ۱۲۰ پا دیدم. «کوزیانی» چند نهال کوچک را به عنوان نشانه در پای درخت گذارد. در حدود ۹۰ دقیقه ۱۴ کندو نشانه گذاری شدند، همهٔ مردان به غیر از آبوسا، که در طول پنجاه سال کندوهای بیشماری را دیده بود، به وجد آمده بودند. «دین‌گونو» و «امبی» شاخه‌های نازک تاک را از نزدیکترین درخت «آتو»^{۳۴} کردند و با آن ریسمانی به درازای ۱۰۰ پا ساختند. «کوزیانی» و «تمو»^{۳۵} از شاخه‌ها و برگهای «مون‌گونو» دو سبد ساختند و در یکی از سبدها برگهای مرطوب و در دیگری

31- Mapiembi

32- Rofo

33- fig

34- Ato

35- Temo

زغال برای ایجاد دود گذاشتند. درختی که کندو بر روی آن قرار داشت شبیه ماهون بود و تا ۶۰ پا شاخه‌ای نداشت. اِفها چگونه از درخت بالا می‌رفتند؟ این کار به «آپومبایی»^{۳۶} محول شد زیرا او جوان، قوی و در عین حال غریبه بود. او به تازگی با کوچکترین دختر «آبوسا»، «ادی‌آبو»^{۳۷} ازدواج کرده بود و به دلیل اینکه هنوز دختری را در ازای عروس به اِفها نداده بود، مردان اِف حس برتری نسبت به او داشتند. «آپومبایی» تا حدود ۱۰ پا از درخت کناری بالا رفت، سپس آن را خم کرد تا دستهایش به شاخه‌های درخت رسید سپس و تا نزدیکی کندو از درخت بالا رفت و روی شاخهٔ پایینی نشست. کندو را با ریسمان تاک پیچید، «کوزیانی» و «تمو» در داخل سبیدی که زغال داشت، آتش روشن کردند و به بالا فرستادند و در سبید دیگری تبری گذاردند. آپومبایی سبدها را به کناری گذاشت و طناب را به دور خود پیچید و به شاخهٔ پایینی آمد تا درست در مقابل مدخل کندو، قرار گرفت. سپس شروع به تیر زدن به درخت کرد. جوانها به بالای درختها رفتند و سر و صدایشان سکوت جنگل را شکست. در این حال این مسأله به مغزم خطور کرد که مردان اِف جنگل را به همان خوبی که ما شهر را می‌شناسیم، می‌شناسند و می‌توانند تک‌تک درختان آن را به یاد آورند.

«آپومبایی» سوراخی به شکل قلب را در درخت بوجود آورد، آبوسا برگها را با خاکستر داغ پوشاند. سپس درخت را دود و خیل زنبورها فرار گرفت، آپومبایی دستش را به سرعت در کندو فرو برد و مومی را که عسل از آن می‌چکد بیرون آورد، عرق از سر و روی شکارچی اِف می‌ریخت. مردی که در پایین درخت ایستاده بود و برگهای مون‌گون‌گو را که به شکل بشقاب درآورده بود فریاد زد: «موم را به پایین بینداز!» اما، «آپومبایی»، عسل را به سوی «آبوسا» پرتاب کرد و او آن را داخل سبید گذاشت. تکهٔ بعدی در دست من افتاد و این کار ادامه یافت تا کندو خالی شد و مردان از درختها پایین آمدند. «آبوسا» با سرعتی باورنکردنی تکه‌ای از مومها را برداشت و با گرده و سفیره و هرچه داخل آن بود شروع به خوردن کرد و دائماً زیر لب تکرار می‌کرد که واقعاً عالی است.

«آپومبایی» همهٔ مومها را جمع کرد و در سبید گذاشت و بقیه را به «کوزیانی»، «تمو» و من داد. پس از جمع‌آوری عسل اِفها حریصانه شروع به خوردن کردند، شکمهای عضلانی و صافشان، بزرگ و چاق شده بود، در طول ۳۰ دقیقه هر کدام ۱/۵ پوند عسل را بلعیدند. بعد شروع کردند به خواندن آوازهای دسته جمعی و در این حین آپومبایی سبدهای خالی را جمع می‌کرد.

از یک «روفوی» خوب حدود ۳۱ پوند عسل بدست می‌آید مشاهدات من در طول یکسال نشان می‌دهد که هر مرد اِف در فصل جمع‌آوری عسل ۱۱٪ از ساعات روز و بیداری را بدین کار اختصاص

می دهد. عسل‌های جمع‌آوری شده مجموعاً حدود ۱۴٪ از کالری مصرفی لیسها را تأمین می‌کند. بارها به یاد می‌آورم که مردان با شکم‌های پر از عسل به خانه می‌آمدند و به همسرانشان اظهار می‌کردند که کندویی نیافته‌اند و البته زن‌ها هم آن شبها زحمت زیادی برای پختن شام به خود نمی‌دادند.

قسمت اعظم موفقیت آنها در بهره‌برداری از منابع جنگل مربوط به شکل زندگی آنها یعنی کوچ‌نشینی است. اگر در مکانی استقرار می‌یافتند در اندک زمانی منابع اطرافشان پایان می‌یافت و دو راه در مقابلشان قرار می‌گرفت، کشاورزی یا مرگ.

یک روز عصر «امبی» به اردوگاه آمد و به آرامی اظهار کرد که «موتوی» من یک کوزه به من داده تا از عسل روفو کنم، اما اینجا دیگر کندوهای خوب پیدا نمی‌شود. باید به سمت رودخانه جایی که عسل فراوان است و روستاییان حیوانات را نکشته‌اند برویم.

مردان اعتراضی نکردند ولی زنان موافق نبودند، آنها مایل بودند در نزدیک دهکده لیس زندگی کنند تا در ازای کار، محصولات کشاورزی کافی بدست آورند، اما در این بین سرانجام مردان پیروز شدند.

فردای آن روز همه خود را برای رفتن آماده می‌کردند، «آتوسا» وسایل زندگی خود و دین‌گونو را بسته‌بندی می‌کرد. او یک قابلمه آلومینیومی سیاه، یک فنجان آبی پلاستیکی سوراخ، دو بلوز نخ‌نما، چند تکه پارچه، یک کتری کهنه، یک پیانوی شستی، یک فلوت شکسته، یک قوطی کوچک محتوی دو سوزن و چند مهره که در داخل روزنامه‌ای با عکس «موبوتوسه‌سه سکو» رئیس جمهور زئیر پیچیده شده بود را که تمام دارائی‌شان بود جمع کرد، سپس دو مرغ را در سبیدی گذارد و سگی را در دست گرفت و بارها را بر شانه گذارد. «آتوسا» قبل از رفتن بسته‌ای حاوی نوعی خمیر به من داد که توشه راه محسوب می‌شد.

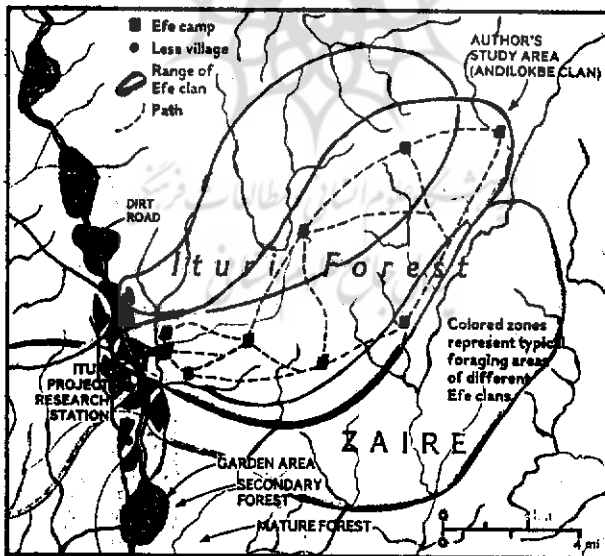
در راه «دین‌گونو» بدنبال دختر و زنش می‌رفت و در پشت خود ۶ تیر فلزی و ۱۷ تیر سمی را حمل می‌کرد و کمان را در دست راست گرفته بود، او نیز مانند مردان دیگر چیزی حمل نمی‌کرد. با حساب من هر زن حدود ۴۰ پوند یعنی نصف وزن خود بار حمل می‌کرد. از «دین‌گونو» پرسیدم: «چرا تنها زنان بار حمل می‌کنند؟» او جواب داد: «آنها قوی‌ترند، من هرگز نمی‌توانم آن همه بار حمل کنم، ضمن آن که مردان باید آزاد و راحت باشند تا در صورت لزوم بتوانند از تیر و کمان استفاده کنند، هیچ فکر کرده‌ای اگر گروهی از فیله‌ها به ما حمله کنند چه می‌شود؟»

تصور کردم «دین‌گونو» شوخی می‌کند زیرا که می‌دانستم یک فیل از یکی از آنها می‌ترسد چه برسد به گروهی از آنها. اما بعدها فهمیدم که او کاملاً جدی بوده است.

پیگمه‌ها همواره به عنوان بومیان جنگلهای افریقا مورد توجه دانشمندان بوده‌اند زیرا که هنوز در مرحله شکار و جمع‌آوری غذا زندگی می‌کنند. اما آیا هر ملتی می‌تواند مانند آنها زندگی کند؟ مسلماً نه!

اِفهای امروز با جنگل خو گرفته‌اند گرچه ۳۳ کالری مصرفی آنها را محصولات کشاورزی تأمین می‌کند. جنگل با تمامی انبوهی‌اش نمی‌تواند مدت زیادی در مقابل تلاش انسان برای یافتن مواد غذایی مقاومت کند. قبل از شروع کشاورزی در جنگلهای پرباران، اِفها، احتمالاً در محیط بزرگتری واقع در حوضهٔ رود کنگو و احتمالاً تا «ساوانا»^{۳۸} زندگی می‌کرده‌اند.

روش بوستانکاران و تغییر مکان باغهایشان، جنگلی بوجود آورده که پیش از این پیگمه‌ها با آن مواجه نبوده‌اند. اِفها در مقابل سیل و هجوم مدرنیزاسیون مقاومت عجیبی در حفظ زندگی خود نشان داده‌اند. اما اینکه مقاومتشان همچنان ادامه یابد جای سؤال دارد. تا زمانی که زندگی و ساخت اجتماعی اِفها به قدرت آنها در جمع‌آوری غذا و شکار مربوط است، سرنوشت ایشان به جنگل گره خورده است. فشار بر روی پیگمه‌ها از راههای مختلف وارد می‌شود ولی ویرانگرترین آنها، تسطیح زمین برای کشاورزی است. زمین محل سکونت اِفها هر روز کوچکتر می‌شود و ممکن است روزی آنها به بوستانکاری یا کار در مزارع کاکائو روی بیاورند، مگر این که کشاورزی در جنگل به کناری گذاشته شود، در غیراین صورت زندگی اِفها به صورت موجود، محکوم به نابودی است. در آن هنگام، یکی از فرهنگهای منحصر به فرد جهان، فرهنگی که آیینهای است برای مشاهدهٔ تصویر خود ما برای همیشه نابود می‌شود.



نقشهٔ پراکندگی پیگمه‌های افریقای مرکزی